



## خنده نامه

### معلم تاریخ و درس هندسه

معلم تاریخ گفت: رضا «اتحاد مثلث» را تعریف کن بینم.

رضا که اصلاً از درس و مدرسه پرت بود گفت:

«آقا یاد نگرفتم!»

معلم - برای چه یاد نگرفتی؟

رضا - چون نمی دونستم این زنگ هندسه داریم!

### هدایای تولد!

بچه اولی - برادر تو روز تولد چی گرفت؟

بچه دومی - دو تا اسباب بازی، چند تا لباس، یک دوچرخه و سرخک!!

### محاکمه

رئیس دادگاه - این انگشتر را از کجا دزدیدی؟

متهم: قربان ندزدیدم، از توی کوچه پیداش کردم.

رئیس دادگاه - پس چرا نبردی به نزدیکترین کلاتری بدی؟

متهم - قربان قبل از این که پشت انگشتر رو بینم می خواستم پس بدم.

رئیس دادگاه - مگه پشت انگشتر چی بود؟  
متهم - قربان پشت انگشتر نوشته شده:  
«عزیزم... تا آخر عمر متعلق به توأم!»

### فیل و مورچه

یک روز یک فیل با تعدادی مورچه دعواشون می شه، فیل مورچه هایی را که از پشتش بالا رفته بودند را به پائین می ذاره. یه مورچه که اسمش مملیه روی گردن فیل میمونه. بقیه مورچه ها که پائین هستن داد می زندند: مملی بگیر خفش کن، دُمش بگیر چپش کن.

### حرف راست

یک روز همسایه ملا نصرالدین رفت دم منزل ملا و خواست خر ملارو قرض بگیره و ببره برای درو کردن گندم هاش. ملا گفت پسر من اون رو برده برای دروی گندم ها. در همین موقع خر ملا از توی طویله شروع کرد به عرعر کردن. همسایه گفت ملا چرا دروغ می گی؟ خر توی طویله است. ملا گفت: تو عجب آدمی هستی! حرف من رو باور نمی کنی و حرف خره رو باور می کنی؟!

### زرنگی

معلم به بچه ها: هر کس که صبح زود به مدرسه بیاید به او می گویند شاگرد زرنگ مدرسه! حال بگویند به آن کس که دیر بیاید چه می گویند؟  
بچه ها: به او هم می گویند مدیر زرنگ مدرسه!!

### مشتری

دیوانه اولی - آگه گفتی ستاره مشتری کدومه؟  
دیوانه دومی، در حالی که به آسمان نگاه می کند، یک ستاره را به رفیقش نشان می دهد و می گویند می

بینی؟ اون ستاره ای که کیف خرید دستشه دیگه!!

### کیک

یک گدا در خانه ای را زد و گفت: فقیرم، به من بیچاره یک تکه کیک بدین.

صاحبخانه گفت: همه گداها پول می خوان، تو چطور کیک می خواهی؟  
گدا گفت: آخه امروز روز تولدمه!

### خفه شو!

معلم به شاگردی که خیلی وراجی می کرد با عصبانیت گفت: بچه، تو خفه نمی شی؟  
شاگرد پررو جواب داد: نه آقا... شنا بلدیم!

### مسافرت و بدرقه

ناظم مدرسه: چرا شما دوتا دیر اومدین مدرسه؟  
شاگرد اولی: باز هم خوابم برد و توی خواب می دیدم که با هواپیما داریم میرم آمریکا.  
ناظم به شاگرد دومی: خوب! تو چه بهانه ای داری؟  
شاگرد دومی: آقا ما هم رفته بودیم فرودگاه بدرقه اون!

### رسیدن یا نرسیدن

توی یک صف اتوبوس خیلی شلوغ دو تا محصل منتظر آمدن اتوبوس بودند. یکی از آنها به دیگری گفت:

- راستی هوشنگ، هیچ فکر کردی که آگه به جلسه امتحان نرسیم چی میشه؟

هوشنگ نگاهی به صف کرد و گفت:  
- نه، من دارم فکر می کنم که آگه به جلسه امتحان نرسیم چی میشه!!